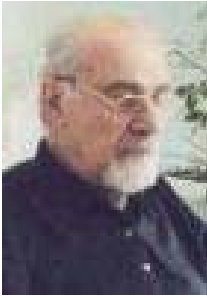


نامه سرگشاده به باراک اوباما ریشه های نفرت از آمریکا



علی اصغر حاج سید جوادی

آقای رئیس جمهور

اگر مجسمه آزادی شما به دروغ و فریب در اذهان ساده مردم آمریکا و در نگاه کنجکاو تماشاگران بیگانه آبرویی داشت، این مختصر آبرو نیز از برکت جهل و تعصب سلف منفور شما ژرژ بوش در تماشاخانه هایی که مأموران شکنجه او در زندان هایی نظیر ابوغریب بغداد و گوانتانامو (در کوبا) دانه کرده بودند بر باد رفت. اما او هرگز به عنوان یک متهم به جنایت علیه بشریت و با یک خانن علیه اصول مدون در قانون اساسی آمریکا به محاکمه کشیده نخواهد شد. او هرگز به واقعیت دروغ ها و پوچ بودن اسناد و مدارکی برای حمله به عراق و اشغال نظامی آن کشور به خورد مردم آمریکا داده بود اعتراف نخواهد کرد، زیرا او مخلوق یک جامعه دموکراتیک نیست. او مخلوق جامعه ای ست که افکار عمومی و مصلحت عمومی و تمایل و گرایش های عمومی آن در وسایل ارتباط جمعی آن و در محافل نخبگان دانشگاهی آن ساخته و پرداخته می شود. او مخلوق محافلی است که از طریق این وسایل، به دست او بر بنیادهایی که پدران تاریخی استقلال آمریکا به نام «مردم» آمریکا در قانون اساسی خود گنجانده بودند مهر باطله زد و اقتصاد سرمایه داری شکفته از ساختار روابط بردگی و تبعض نژادی و طبقاتی آن را به لجن زار اقتصاد مالی و بورس بازی می کشاند. این محافل را در چارچوب گروه هایی که ژرژ بوش را در محاصره گرفته بودند می توان شناسایی کرد: از قبیل گروه محافظه کاران جدید، گروه ناسیونالیست های افراطی، گروه صهیونیست های مالی و بانکی با انستیتوها و انجمن های ریز و درشت آن، گروه مؤمنان و وابستگان کلیسای افراطی انجیلی طرفدار ظهور مسیح موعود و مدافعان سرسخت اسرائیل.

آقای رئیس جمهور

اما شما فقط مخلوق فجایع و رسوایی هایی که از عملکرد هشت ساله ژرژ بوش در سیاست خارجی آمریکا و سوء استفاده آن در سیاست داخلی این کشور به بار آمده است نیستید. شما برآیند سیاستی هستید که آمریکا از پایان جنگ دوم جهانی به بهانه دفاع از آزادی و دموکراسی در برابر تهاجم ایدئولوژیک روسیه شوروی و پرده آهنینی که به جدائی شرق اروپا از غرب آن کشیده شد در پیش گرفت: جنگ بین دو سرمایه داری دولتی و خصوصی. آنچه در این معرکه وانفسا از هردو اردو قربانی و شهید می شد حق آزادی و استقلال ملت ها بر حکومت و حاکمیت بر سرنوشته خود بود. دستمایه سرکوب و تجاوز به آزادی در اردوی روسیه شوروی، مخالفت با خلق و ضدیت با سوسیالیسم به نفع امپریالیسم آمریکا، و دستمایه سرکوب و تجاوز به آزادی در اردوی غرب مخالفت با دموکراسی و طرفداری از کمونیسم بود.

اما در این جنگ سرد و آنچه در دستگاه تبلیغات و در ادبیات سیاسی این دو اردو ساخته و بافته می شد هدفی جز حفظ منافع سیاسی و اقتصادی و نظامی این دو قدرت در شعاع تخدیر و تحمیق میلیونها انسان اسیر در تار و پود این منافع امپریالیستی نبود. و در درون هزرتوی این منافع بود که دستگاه های شکنجه و سرکوب و کودتا و مداخلات مخفی و آشکار دست نشانندگان و مزدوران و برکشیدگان رهبران این دو اردو، در جهانی به نام «جهان سوم»، در کار مداوم روزانه بود.

آقای رئیس جمهور

در همین دوران جنگ سرد و همآوردی دو ابرقدرت جهانی بر سر حفظ منافع و توسعه و تحکیم آن بود که آمریکا برای حفظ منافع استراتژیک سیاسی و اقتصادی خود در خاورمیانه و شرق مدیترانه و خلیج فارس به دو تعهد و ضمانت ضد دموکراتیک در سیاست خارجی خود متعهد و متضمن شد. این دو تعهد و ضمانت که خود به بستر زایش و آفرینش فرهنگ ضدآمریکایی در افکار عمومی مردم این منطقه تبدیل شد عبارتند از نخست، حمایت بی قید و شرط سیاسی و نظامی و اقتصادی از اسرائیل در محور هدف های ایدئولوژیک صهیونیسم و خواست سازمان های مقتدر

یهودی آمریکا، و دوم حمایت و پشتیبانی بی قید و شرط از زمامداران خودکامه و مستبد منطقه که در استفاده و یا غارت بی حساب و کتاب از منابع نفتی منطقه، به قیمت سلب حق مردم آن در حاکمیت و حکومت، متکی به این حمایت هستند. توجیه این گونه سیاست ضد حقوق انسانی و ضد دموکراتیک در سیاست خارجی آمریکا در زمینه دفاع بی قید و شرط از اسرائیل در افکار عمومی از طریق رسانه های جمعی و وابستگان به محافل یهودی بر اساس ظلم و تجاوزی است که از رهگذر سیاست تبعیض نژادی نازیسم هیتلر و کشتار ۶ میلیون یهودی بیگناه بر یهودیان رفته است؛ اما میلیون ها مردمی که در آمریکا طالب بنزین هرچه ارزانتر برای مصرف اتومبیل های متعدد خانواده خود هستند علاقه ای به دانستن این مسأله ندارند که این بنزین ارزان از کجا و چگونه به دست می آید مخصوصاً اگر سرزمین هایی باشد که در حوزه منافع سرمایه داری غرب مردم آن هیچگونه هنری جز خرافه پرستی مذهبی و ضدیت با دموکراسی و آزادی ندارند.

آقای رئیس جمهور

آنچه را که من از فلسفه توجیه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ - ۱۹۵۳ در سرکوب جنبش آزادیخواهی و ضد استعماری مردم ایران برای مردم آمریکا در وسایل ارتباط جمعی آن کشور به یاد دارم این بود که: دولت ایران حق نداشت قراردادی را که برطبق معیارهای حقوقی بین دو دولت بسته شده بود یکجانبه لغو و تأسیسات مورد استفاده کمپانی طرف قرارداد را بدون مجوز آن طرف به بهانه ملی شدن اشغال کند!

دامنه ارتکاب این تجاوز آشکار و جنایت علیه حقوق انسانی بوسیله دولت جمهوری خواه آیزنهاور، به پشتیبانی از استعمار انگلیس، نه فقط به بازگشت شاه فراری و نشستن بر مسند خودکامگی ۲۵ ساله مطلق او کشیده شد و نه فقط آمریکا از ارتکاب این جنایت زمینه سقوط سلطنت خودکامه و صعود ارتجاعی ترین نظام خرافه پرستی دینی را بر ملت ایران هموار کرد، بلکه از قیال محروم کردن مردم ایران از دموکراسی، نطفه رشد هسته های بنیادگرایی نفرین شدگان زمین مجهز به سلاح دینی خاورمیانه را به دست خود آبیاری کرد و به همراه حمایت بی دریغ خود از تجاوزهای مستمر اسرائیل بر مردم بی دفاع فلسطین، صاعقه خشم و کینه کورکورانه آنها را بر آسمان خراش های نیویورک و پنتاگون و اشنگتن فرود آورد.

آقای رئیس جمهور

اما امروز نیز و همچنان چشمان غرب عموماً و آمریکا خصوصاً از شناخت علل و موجبات بسته شدن نطفه ای که ژرژ بوش و حلقه های مسیحی - صهیونیستی پیرامون کاخ سفید و اشنگتن زیر عنوان تروریسم و ضرورت جنگ با تروریسم اختراع کرده و به اذهان ساده و بی اطلاع مردم آمریکا تزریق و تحمیل کرده اند خودداری می کنند. از آنجایی که توجه به این علل راهی جز تلاش برای جبران آثار شرم آور ضد بشری آن برای غرب عموماً و آمریکا خصوصاً باقی نمی گذارد، مراکز سیاسی - نظامی و اقتصادی آمریکا و اروپا نفعی در شناخت علل واقعی آنچه به نام تروریسم در محور اسلام و بنیادگرایی آن معرفی و تبلیغ می شوند ندارند.

من در اینجا حرف از علل واقعی می زنم نه از عوارض و وقایعی که به دنبال خودداری غرب عموماً و آمریکا خصوصاً از شناسایی واقعیت آن پدید آمده است. آری جان خود را به قیمت نابود کردن زندگی مردم بیگناه فدا کردن زخمی دلخراش و جبران ناپذیر بر حق حیات انسانی ست. اما:

وقتی مردمی در مدت ۶۱ سال از رسیدن به حق زندگی در آزادی و استقلال محروم می شوند؛

وقتی مردمی در مدت ۶۱ سال به هیچ مرجع قانونی بین المللی برای طرح حقوق لگدمال شده خود دسترسی ندارند؛

وقتی مردمی در رو به رو شدن با یکی از نیرومندترین ارتش های جهان و شعله های آتش مرگبار بمب ها و گلوله ها و موشک های آن چیزی جز یک مشت سنگ و کلوخ در اختیار ندارند؛

وقتی مردمی با چشم باز و حیرت زده خود، هرروز شاهد غصب زندگی و خانه و مزرعه و حیات و هستی خود با تکیه به نیزه سربازان هستند و هرگونه شکوه و شکایت آنها در شورای امنیت سازمان ملل با حق وتوی آمریکا در سبب باطله انداخته می شود؛

وقتی مردمی در آغوش فقر و محرومیت مادی و معنوی و نشسته بر دریاها و نفت و گاز شاهد یغمای هستی و حیات خود به دست خودکامگان مفتخور حاکم بر خود و متکی به حمایت بیدریغ غرب عموماً و آمریکا خصوصاً هستند؛

وقتی راه قانون و مرجع قانونی به روی مردم فلسطین و مردم اسیر در دست خودکامگان زیر حمایت اروپا و آمریکا بسته می شود چه راهی جز طغیان دارند؟ این جوازی است که در مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر برای مردمی که از حق دفاع مشروع خود در حریم قانون محروم می شوند صادر شده است:

„واژ آنجا که ضروری است که از حقوق بشر با حاکمیت قانون حمایت شود تا انسان به عنوان آخرین چاره به طغیان بر ضد بیداد و ستم مجبور نگردد.“

مردمی که در ۱۹۴۸ بدون حضورشان، سرزمین شان با رأی و تصمیم سازمان ملل به دو بخش نامتناسب تقسیم شده است و در سرزمینی بدون سابقه حاکمیت مذهبی و نژادی و قومی، دولتی با هویت دینی و قومی و نژادی به نام اسرائیل تأسیس می شود.

مردمی که از سال ۱۹۶۷ تا امروز همان بخش نامتناسب تقسیم شده شان هم به اشغال نظامی اسرائیل درآمده است که بر همه قرارهای شورای امنیت سازمان ملل مبنی بر تخلیه اراضی اشغالی مردم فلسطین مهر باطله می زند. مردمی که تا امروز در همه کنفرانس های صلح و مذاکرات دو جانبه و چندجانبه با اسرائیل همچنان با خودداری اسرائیل از ایجاد کنلی های غیرقانونی و تخلیه اراضی اشغالی و تعیین مرزهای قانونی قبل از اشغال نظامی سال ۱۹۴۷ و خودداری از ایجاد موانع عبور و مرور و ساختن دیوار در اراضی اشغالی و آزادی رفت و آمد مردم در درون همین اراضی اشغال شده رو به رو می شوند.

مردمی که اکنون به قول استفن هسل (Stéphane Hessel)، دیپلمات ۹۲ ساله فرانسوی یهودی تبار، در غزه که زندانی است با آسمان باز، ماهها است در محاصره اند و از دسترسی به هر نوع امکانات غذایی و بهداشتی و آب و برق و نیازمندیهای حیاتی محروم شده اند.

مردمی که اکنون با از دست دادن متجاوز از هزار نفر کودک و زن و جوان و پیر و ویرانی صدها خانه و کاشانه و وسیله معاش و کسب و کار خود و هزاران مجروح محروم از هرگونه وسایل مداوا در زیر آتش بمب و موشک و خمپاره هواپیماها و هلیکوپترها و تانک ها و توپ های اسرائیل همچنان در جستجوی یافتن نعش عزیزان خود در زیر آوارهای مانده از آثار جنایت ارتش اسرائیل علیه بشریت هستند، آری آقای رئیس جمهور، برای این مردم محروم از حمایت قانون جز طغیان علیه بیداد مستمر و پایان ناپذیر اسرائیل و شرکا و حامیان آمریکایی و اروپایی آن چه راهی وجود دارد؟

آیا در نظام فرهنگ دموکراسی آمریکا و اروپا و در نزد صاحبان کرسی های دانشگاهی حقوق و پژوهشکده های علوم اجتماعی و سیاسی شما کسی وجود دارد که واژه „طغیان“ را در مورد مردمی که از حمایت قوانین و کنوانسیون ها و میثاق های بین المللی برای احقاق حقوق خود محروم شده اند تفسیر کند؟

آیا بین ادعای „دفاع از حق مشروع“ کمپانی غارتگر انگلیس از منابع نفتی ایران از راه اجرای توطئه کودتا علیه جنبش ضداستعماری و ضداستبدادی مردم ایران در سال ۱۹۵۳ به وسیله آمریکا و انگلیس، و ادعای اسرائیل در „دفاع از حق مشروع“ امنیت خود از راه هجوم وحشیانه مجهزترین ارتش جهان به حیات و هستی یک میلیون و نیم مردم بیدفاع نوار غزه در سال ۲۰۰۹ تفاوتی وجود دارد؟

آقای رئیس جمهور

دموکراسی شما معیوب و تهی از اخلاق و سرشار از دروغ و فریب است. مسئولیت تأمل بین مفهوم „طغیان“ از سوی مردمی محروم از حمایت قانون که جز فداکردن جان خود به قیمت جان دیگران و پرتاب چند راکت دست ساخت و پراندن مقداری سنگ، راهی برای رساندن صدای مظلومیت و بی پناهی خود به گوش های کر و چشم های کور دنیای متمدن و دموکرات غرب ندارند و بین مفهوم „تروریسم“ یا تعبیری که خدمتگزاران سیاسی سرمایه داری غرب از این طغیان در جهت توجیه حقانیت خود در دفاع از تجاوزات اسرائیل و از منافع اقتصادی و سیاسی و نظامی خود در منطقه مسلمان نشین خاورمیانه به کمک وسایل تبلیغاتی عظیم خود به خورد مردم آمریکا و اروپا میدهند با کیست؟ سازمان ملل متحد و شورای امنیت از زیر بار مسئولیت تأمل در حقانیت مردمی که محروم از حمایت قانون برای استیفای حقوق لگدمال شده خود راهی جز توسل به طغیان، یعنی برهم زدن امنیت اسرائیل و سرمایه داری آمریکا و اروپا، ندارند شانه خالی می کند؛ زیرا در این شورای امنیت تنها آمریکا و انگلیس و فرانسه با حق وتوی خود نیستند که به استیفای حق طغیان محرومین از حمایت قانون (بخوانید از حمایت جامعه بین المللی) با تعبیر تروریسم پشت پا می زنند، بلکه روسیه و ولادیمیر پوتین و چین با اقتصاد „سوسیالیستی بازار“ خود نیز در روبرو شدن با نارضایتی مردم تبت و مسلمانان ترکستان شرقی و سرکوب مردم چین و مسلمانان تاتارستان و جمهوری های مسلمان نشین فدراسیون روسیه از فروکاستن واژه „طغیان“ یا دفاع از حق مردمی که از حمایت قانون محروم شده اند به واژه „تروریسم“ و ضرورت مبارزه با آن برای ادامه سرکوب ناراضیان استقبال می کنند. آنها نیز جنایتی را که اسرائیل با هجوم وحشیانه خود به مردم بیدفاع غزه علیه بشریت مرتکب شده است نادیده می گیرند، زیرا دست های پلید آنها نیز در کشتار مردم تبت و چین و ترکستان شرقی به خون مردم بیگناه آلوده است.

آری مردم زیر ستم خودکامگی قدرت های رقیب دیروز دوران جنگ سرد، امروز در نتیجه قلب مفهوم واژه „طغیان“ (یعنی حق مردمی که از حمایت قانون محروم اند) به مفهوم واژه „تروریسم“ (یعنی هجوم وحشیانه خرافه پرست دینی به جهان متمدن و دموکرات) شاهد انتلافی بس شوم و ویرانگرند.

آقای رئیس جمهور

در اینجا برای ارائه یک چهره از این انتلاف شوم در جهت قلب ردیلانه حق طغیان به امر ناحق تروریسم، بهتر است به این قسمت از تفسیر میشل پل ریشار، فیلسوف فرانسوی در صفحه ۶ روزنامه لوموند به تاریخ ۲۰ ژانویه ۲۰۰۹ تحت عنوان „عملیات سرب سرسخت، پیروزی برای اسرائیل، اما چگونه؟“ توجه کنیم: „...ایهود اولمرت نخست وزیر اسرائیل مهربانانه می گوید: „اسرائیل با حساسیتی شدید همه امکاناتی را که برای حفظ جان مردم غزه از برخورد ارتش با گروه حماس لازم بود مراعات کرده و مورد نظر قرار داده است تا به مردمی که قربانی ترور حماس شده اند صدمه و زیانی نرسد...“. میشل پل ریشار می نویسد: „شلیک لوله های تانک ها و توپخانه های سنگین بر

روی بخش های پر از جمعیت با این گفته ها در تناقض است“ و سپس نوشته اوفرشلاه را در روزنامه اسرائیلی معاریف (اورشلیم) نقل می کند که می گوید: „اسرائیل که می خواست مشعل روشنایی برای ملت ها باشد، امروز مغرور است که خود را به پایه ارزش های ولادیمیر پوتین رسانده است. اگر معنای پیروزی این است، لعنت بر پیروزمندان باد!“

آقای رئیس جمهور، ولادیمیر پوتین با تکیه بر جهالت چندین صد ساله مردم روسیه که در دوران های خودکامگی تزارها و نظام استالینی زبانشان بسته و چشم شان از دیدن واقعیت محروم شده بود، ارزشهایش به بازگشت به تعصبات مذهبی (ارتدوکسی) و نژادی (اسلاویسم) و ارتکاب جنایات علیه بشریت در سرزمین های مسلمان نشین فدراسیون روسیه و زورگویی و تجاوز به همسایگان محدود می شود، زیرا این نایب سرهنگ سازمان کاگ ب انحلال امپراطوری روسیه شوروی را به قول خود „بزرگ ترین فاجعه قرن بیستم می داند.“

اما ژرژ بوش به دنبال راهی که در دوران جنگ سرد به دست آیزنهاور و نیکسون و جاتسون و ریگان در زمینه تجاوز به حقوق بشر از طریق کودتاها و دخالت های مخفی و علنی به نفع سرمایه داری وحشی و مهاجم آمریکا و حمایت بی قید و شرط از اسرائیل هموار شده بود، به بهانه دفاع از ارزش های دموکراسی و آزادی، به ارزش هایی که پدران استقلال آمریکا در قانون اساسی، کشور شما را مقید و متعهد کرده بودند پشت پا زد و با دروغ و نیرنگ و توطئه، حق مبارزه و طغیان مردمی را که از تأسیس دولت مذهبی - نژادی اسرائیل تا امروز از حمایت قانون (بخوانید جامعه بین المللی، سازمان ملل، شورای امنیت) محروم هستند به تروریسم و ضرورت جنگ با تروریسم مخدوش و مقلوب کرد.

آقای رئیس جمهور،

آنچه را که شما از امیدها و آرزوهای مردم آمریکا در تعدیل تبعیض های اجتماعی و اقتصادی و تعصبات نژادی و پاک کردن لکه های سیاه جنایت و تجاوز به حقوق سیاهان و قشرهای محروم جامعه با تکیه بر اعتقاد خود به آزادی و دموکراسی به تحقق خواهید رساند.

آنچه را که شما شاید در تعدیل نگاه غرورآمیز نخبگان آمریکا و سیاستمداران و نظامیان و سلطه جویان مراکز مالی و اقتصادی و بنیادگرایان مذهبی و حلقه های نفوذی آنها در کاخ سفید و کنگره و پنتاگون به جهان خارج از آمریکا توفیق انجامش را به دست آورید، نه فقط موجب رضایت و شادی مردم آمریکا خواهد شد بلکه همه آزادیخواهان و مساوات طلبان و مدافعان حقوق بشر را نیز در این شادی و امیدواری شریک خواهید کرد.

اما آنچه که به ریاست جمهور آمریکا در زمینه سیاست آمریکا در خاور میانه مربوط می شود این است که مردم آمریکا و رؤسای جمهور آن اعم از دموکرات یا جمهوری خواه اسیر در حلقه مثلثی هستند که مخصوصاً از پایان جنگ دوم جهانی و آغاز جنگ سرد از رهگذر مراکز پر قدرت و نفوذ سرمایه داران و بانکداران و بورس بازان آمریکایی عموماً و حلقه صهیونیستی - مسیحی آن بر گردن سیاست آمریکا افتاده است.

این حلقه مثلث (اسرائیل، نفت و رژیم های فاسد منطقه) در محدوده ای بسته می شود که ژرژ بوش زیر عنوان „خاورمیانه بزرگ“ و بهانه مبارزه با تروریسم و دموکراتیزه کردن آن، به مبارزه با طغیان مردمی پرداخت؛ مردمی که به خاطر منافع غرب عموماً و آمریکا خصوصاً در غارت منابع گاز و نفت منطقه و به خاطر پشتیبانی از رژیم های خودکامه و فاسد آن و به خاطر حمایت بی قید و شرط از اسرائیل و سیاست تجاوزکارانه آن، از حمایت قانون (بخوانید جامعه بین المللی) محروم شده اند.

آقای رئیس جمهور، حق طغیان و قیام برای مردمی که از حمایت قانون محروم شده اند حقی است عمومی (Universal)، حقی است یک پارچه که به دو قسمت تقسیم نمی شود. در ویتنام یا تبت و برمه و چین، در آمریکای لاتین، در کوبا و ونزوئلا مقبول است اما در فلسطین و خاورمیانه ای که به منافع و مصالح سیاسی و اقتصادی و نظامی آمریکا و غرب مربوط می شود مقبول نیست. در مدت شصت سال سیاست دولت اسرائیل با پشتیبانی از حمایت آمریکا و اروپا برای تصاحب تدریجی سرزمین های فلسطین، به سیاست ارباب و تجاوز و کشتار و زندان و شکنجه و ویرانی تبدیل شده است.

آیا ۶۰ سال تجاوز دائمی به حق آزادی و استقلال مردم فلسطین از سوی یک دولت عضو سازمان ملل از طریق اعمال ترور و وحشت به هر قیمت، تروریسم نیست، اما حق طغیان و حق دفاع مشروع از جان و هستی یک مردم بی دفاع و محروم از قانون به هر قیمت، تروریسم است؟

آقای رئیس جمهور

شما در برابر پرونده خاورمیانه عموماً و فلسطین خصوصاً در حلقه محاصره سه ضلع سیاستی هستید که پایه اش مخصوصاً پس از پایان جنگ دوم جهانی و آغاز دوران جنگ سرد بر منافع شرکت های بزرگ نفتی آمریکا و اروپا و اسرائیل و رژیم های فاسد و خودکامه مسلط بر این منطقه استوار شده است. نطفه نفرت از آمریکا و جوهر و اساس حق مشروع طغیان و قیام به هر قیمت، (اما نه تروریسم به بهانه خصومت بربریت دینی مسلمانان با تمدن و دموکراسی غرب) در فضای این مثلث جنایت علیه بشریت بسته می شود. اگر صهیونیسم به عنوان ایدئولوژی سیاسی اسرائیل خود را در پشت یهودیت و الاهیات یهودی مخفی کرده است و امروز خود را به دروغ و نیرنگ به عنوان تنها

دموکراسی در منطقه قربانی تروریسم معرفی می کند؛ دموکراسی شما و آرمان های پدران تاریخی استقلال آمریکا نیز تا آنجا به انحطاط و فساد اخلاقی محافل پر نفوذ مالی و اقتصادی و نظامی و مذهبی کشیده شده است و تا آنجا از سوی آمریکا به حق مردمی که برای به دست آوردن آزادی و حق حاکمیت خود به مبارزه برخاسته اند تجاوز شده است که برای آمریکا اعتباری به عنوان یک کشور دموکرات باقی نمانده است.

آقای رئیس جمهور

ژرژ بوش به نظر راقم این سطور در نگاه به „انسان“ به ذات فردیت و انسانیت و در نگاه به „مردم“ به عنوان گروهی که در یک توافق خود به خود، به التزام به احترام به حق دیگران، در برابر دفاع از خود ملتزم و متعهد شده اند، هرگز به شعور و سواد که لازمه درک پیامی که در اعلامیه استقلال آمریکا نهفته است نرسیده بود. او به دموکراسی و ذات حقی که در اعلامیه استقلال آمریکا فراتر از هر گرایش دینی و نژادی و قومی و جنسی برای „مردم“ آمریکا شناخته شده بود اعتقاد نداشت. او در زمینه قلب حقایق و واقعیت های سیاسی به آلت تأمین رضایت مرتجع ترین شاخه های کلیسای مسیحی و شرکای صهیونیستی و نومحافظه کاران سیاسی طرفدار اسرائیل درآمده بود. او به همراه محافظه کاران مذهبی و طرفداران تبعیض نژادی و انحصارگران سرمایه داری از قبول این واقعیت سر باز می زد که قانون اساسی و نظام سیاسی آمریکا ریشه در نهضت رنسانس و جنبش روشنگری دارد. توماس جفرسون (۱۸۲۶ - ۱۷۴۳) نویسنده اعلامیه استقلال آمریکا که طرفدار ولتر بود در کتاب خود به نام „ملاحظات درباره ویرجینیا ۱۷۸۶“ می نویسد: „اینکه بیست خدا وجود داشته باشد یا هیچ خدایی، برای من بی تفاوت است به شرطی که جیب مرا خالی نکند و زانوهای مرا نشکند“. دنی لاکورن (D. Lacorne) مدیر پژوهش در مدرسه مطالعات سیاسی فرانسه در کتاب „مذهب در آمریکا“، می گوید: „نویسنده اعلامیه استقلال آمریکا نخست در این بیانیه می نویسد که مسیحیت بنیان آمریکا است. معمار بزرگ جهان است که به انسان حق انکارناپذیر زندگی، آزادی و جستجوی خوشبختی می دهد“. اما در اعلامیه مشخص می کند که این انسان و فقط انسان است که حکومت ها را برای تضمین حقوق خود مستقر می کند. تنها منبع قدرت از توافق حکومت شوندگان سرچشمه می گیرد. خدا هیچ نقشی در حاکمیت مردم ندارد. به همین جهت است که قانون اساسی آمریکا مقدس مآب های مذهبی را آشفته می کند زیرا اعلامیه استقلال با این جمله آغاز می شود: „ما مردم آمریکا مقرر می داریم...“

آقای رئیس جمهور

در ۲۱۲ سال قبل (در ۱۷۹۷) اندیشه توماس جفرسون که بعداً به ریاست جمهوری آمریکا رسید (۱۸۰۹ - ۱۸۰۱) سکه حکومت و حاکمیت را به نام „مردم“ زد، اما ژرژ بوش و اسلاف او این اندیشه والا را زیر پا گذاشتند. اینکه تنها منبع قدرت حکومت از توافق مردم سرچشمه می گیرد یک حق عمومی و عام بشری فراتر از هرگونه مرزی از مرزهای ملی و نژادی و مذهبی و قومی است. شاید نوشته دنی لاکورن در روزنامه لوموند به تاریخ ۴ فوریه ۲۰۰۸ به مناسبت آغاز مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا خود اشاره به جهانی بودن و عمومی بودن همین اندیشه جفرسون است که کاخ سفید واشنگتن همواره در سیاست های داخلی و خارجی خود زیرپا گذاشته است.

آقای رئیس جمهور

شما که اکنون بار گران این همه امید و انتظار میلیون ها رأی دهنده خود را بر دوش گرفته اید برای پیروی از اندیشه نهفته در اعلامیه استقلال آمریکا، راهی ندارید جز پاک کردن صحنه سیاست آمریکا از آلودگی های مزمن نفوذ انحصارطلبان قدرت سیاسی و اقتصادی و مالی کشور خود و شکستن حلقه منافع این گروه ها در سیاست خارجی خود مخصوصاً در خاورمیانه و حمایت بی قید و شرط از اسرائیل. شما نمی توانید با اندیشه پدران تاریخی استقلال آمریکا به نام مردم آمریکا با چشم پوشی از حق آزادی و حاکمیت مردم این منطقه به پشتیبانی از رژیم های فاسد عربی و اسرائیل ادامه دهید یا با دولت جنایتکار و ضد حقوق انسانی مردم ایران برای نجات آمریکا از منجلابی که به دست حکومت بوش در عراق و افغانستان و فلسطین و پاکستان ایجاد شده است به همکاری و سازش بنشینید.

آقای رئیس جمهور

این فرصت را تاریخ در اختیار شما گذاشته است که با تکیه به اعتباری که مردم آمریکا به شما داده اند دموکراسی را در مفهوم جفرسونی خود یعنی آنچه را که „ما مردم مقرر می داریم“ به کاخ سفید و سیاست خارجی آن بازگردانید و آمریکا را از منجلاب نفرت و انزجار جهانی آن خلاص کنید.

من ایمان خود را به دموکراسی، به عنوان یک شهروند ایرانی در پنجاه و شش سال قبل، در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ - اوت ۱۹۵۳ علیه دولت قانونی دکتر مصدق از دست داده ام. اما امروز که در جریان مراسم رسمی ورود شما به کاخ سفید از دهان یک آمریکایی سفید پوست در تلویزیون فرانسه می شنیدم که می گوید: „ما با اوباما از قرون وسطی خارج شدیم و به رنسانس می رویم“ به این نتیجه می رسم که من در قضاوت خود اشتباه نکرده ام. آقای رئیس جمهور، دو جمله از سخنان شما پس از ادای سوگند ریاست جمهوری در برابر صدها هزار شنونده حاضر و

میلیونها شنونده غایب، در واقع روایت دیگری بود از تأیید گفته آن شهروند آمریکایی که انتخاب شما را به ریاست جمهوری به خروج آمریکا از ظلمات قرون وسطی و تعصبات مذهبی و نژادی آن تلقی کرده بود. شما در سخنان خود، چهره آمریکا را به «ملتی متشکل از مسیحیان و مسلمانان و یهودیان و هندوها (سرخ پوستان) و مردم بدون ایمان مذهبی» تصویر کردید و سپس به تأکید گفتید که «ما علم و دانش را به مرتبه ای که جایگاه اوست خواهیم نشانده». با این دو جمله شما هم به تبعیضات نژادی و هم بر اسطوره های خرافات مذهبی یا یادمانده های دوران قرون وسطای غرب در چهارچوب سیاست دوران ریاست جمهوری خود خط بطلان کشیده اید. اما آقای رئیس جمهور، شما که متأسفانه در گفتارهای دوران مبارزه انتخاباتی خود، به حفظ امنیت اسرائیل، نظیر همه اسلاف خود متعهد شده اید و غیرقابل تقسیم بودن بیت المقدس را به عنوان پایتخت ابدی اسرائیل مورد تأکید قرار داده اید، از قبول این واقعیت شانه خالی کرده اید که اسرائیل دولتی است که بر دو پایه نژادی و مذهبی و اسطوره ای ارض موعود که خداوند به قوم یهود ارزانی داشته تأسیس شده است. اینگونه اصرار و ابرام دانمی بر تعهد حفظ امنیت اسرائیل از سوی رهبران غرب عموماً و آمریکا خصوصاً، علاوه بر اینکه خود دلیلی بر نفی ادعای حقانیت وجود یک دولت مذهبی - نژادی است که به دروغ به عنوان تنها دولت «دموکرات» در خاورمیانه معرفی می شود، دلیل دیگری است که غرب و در رأس آن آمریکا، در مدت شصت سال، از امتناع اسرائیل برای انعقاد صلح با نمایندگان مردم فلسطین حمایت می کند. زیرا صلح یا ایجاد دولت مستقل فلسطین در سرزمین مادری ساکنین چندین صدساله آن، برای اسرائیل در حکم کابوس است؛ کابوس دولتی که با تکیه بر ایدئولوژی صهیونیسم خواهان محو مردم فلسطین از سرزمین خود و تصاحب تمامی خاک فلسطین، از ساحل شرقی مدیترانه تا آن سوی رود اردن است. اما این کابوس، خود متکی به اختاپوسی است که شاخه های آن تا محرمانه ترین زوایا و مخفی ترین گوشه های ساختار سیاسی - اقتصادی - نظامی غرب عموماً و آمریکا خصوصاً ریشه دوانیده است. شصت سال امتناع از شناسایی حق مردم فلسطین، شصت سال تاخت و تاز آزاد بر جان و هستی مردم فلسطین، بدون حمایت و کمک اروپا و آمریکا و بدون اتصال و رابطه تنگاتنگ به هسته های سیاسی، مالی، مذهبی و بانکی کانون های یهودی و مجهزترین وسایل تبلیغاتی و دگرگون سازی حقایق، برای مردم بی اطلاع غرب میسر نمی شود.

آقای رئیس جمهور

گسستن این اتصال و رابطه بر این اساس که در سیاست شما در کاخ سفید جایی برای تبعیض نژادی و مذهبی وجود ندارد شما را به طور مستقیم در مسیر همان تیری قرار خواهد داد که در راه صلح، مبارزه با آفات ناشی از تبعیض نژادی و مذهبی، مارتین لوتر کینگ را در آمریکا و اسحاق رابین را در اسرائیل از پای درآورد. کانون اصلی و تاریخی حریق که از ساحل شرقی مدیترانه تا افغانستان و پاکستان زبانه می کشد آتشی است که به دست اسرائیل و با حمایت غرب عموماً و آمریکا خصوصاً برپا شده است. تا مردم فلسطین به حق تاریخی خود نرسند، تا شاخه های اختاپوس اسرائیل از هزارتوی سیاست تسلط جویانه غرب عموماً و آمریکا خصوصاً بریده نشود، این حریق خاموش نخواهد شد.

آقای رئیس جمهور، فاجعه نوار غزه و جنایت اسرائیل علیه بشریت، پرده اسطوره ای دفاع مشروع و مظلومیت قوم یهود را در برابر چشمان حیرت زده مردم جهان پاره کرد. شما را به آخرین حرفی که محمود عباس در جریان دیدار فرستاده آمریکا با او بر زبان راند احاله می دهم که می گوید: «اسرائیل خواهان صلح نیست». صلح بدون آنکه دست آمریکا و غرب از پشت دولت نژادپرست و مذهبی اسرائیل و حمایت از رژیم های فاسد خاورمیانه و معامله با حکومت قرون وسطانی ایران به هر قیمت برداشته شود، میسر نمی شود. مردان بزرگ نقش خود را بر سکه تاریخ در راه تحقق اصول اعتقادی خود حک می کنند. اگر مارتین لوتر کینگ به تیر تعصب نژادی و مذهبی از پای درآمد، خوشبختانه نلسون ماندلا هنوز زنده است.

آقای رئیس جمهور

حفظ منافع آمریکا اولین وظیفه ای است که رئیس جمهور بر تعهد نسبت به آن سوگند می خورد، اما محدوده مرزهای منافع آمریکا در کجاست؟ اگر محدوده مرزهای منافع آمریکا در ادامه حضور پایگاه های نظامی آمریکا در عراق و خلیج فارس و در تقویت نیروی نظامی آمریکا در افغانستان و رسیدن به تفاهم با رژیم ضد آزادی جمهوری اسلامی، به قیمت نجات آن از ورشکستگی سیاسی و اقتصادی، و حمایت از اسرائیل در ادامه تجاوز به حقوق مردم فلسطین است، «در جبین این کشتی نور رستگاری نیست».

۲۹ ژانویه ۲۰۰۹

منبع: عصر نو